

## نقد رورتی بر معرفت‌شناسی<sup>۱</sup>

شهلا اسلامی<sup>۲</sup>

استادیار گروه فلسفه، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

### چکیده

رورتی شرحی توصیفی-تاریخی از دیدگاه‌های فلاسفه بیان می‌کند. او پس از این شرح، مبنای مبنای و اصالت بازنمایی را که از زمان دکارت به بعد در حوزه معرفت‌شناسی حاکم شده است، نقد می‌کند. به نظر رورتی فرض اساسی فلاسفه این است که فلسفه نقش ممتازی برای شناخت ما از جهان دارد و مسائل مورد مطالعه فلسفه سرمدی و جاودانه‌اند. این به معنای مبنای قرار گرفتن فلسفه است. مخالفت رورتی با مبنای قرار گرفتن فلسفه در حقیقت مخالفت با خود معرفت‌شناسی است. مسئله‌ی اساسی این است که آیا رورتی توانسته است خود را از دیدگاه اصالت بازنمایی که خودش آن را نقد می‌کند برهاند. برای دوری جستن از این انتقاد رورتی دیدگاه پراگماتیستی خود را بیان می‌کند. در این دیدگاه شناخت مستلزم گفت‌وگو و عمل اجتماعی است که رورتی این دیدگاه را رفتارگرایی معرفت‌شناختی می‌نامد. چارلز تیلور دیدگاه رورتی را از جمله دیدگاه‌های دنیوی می‌داند که منجر به نتایج غیر اخلاقی می‌شود. به نظر او دیدگاه رورتی هنوز تحت تسلط اصالت بازنمایی است.

**واژگان کلیدی:** رورتی، مبنای، اصالت بازنمایی، پراگماتیسم، رفتارگرایی معرفت‌شناختی.

---

۱. تاریخ وصول: ۱۳۹۵/۱۱/۲، تاریخ تصویب: ۱۳۹۶/۱/۲۱

۲. پست الکترونیک: shahla.eslami78@gmail.com

## مقدمه

ریچارد رورتی فیلسوف پراگماتیست آمریکایی است که به نقد معرفت‌شناسی می‌پردازد. قرائت او از تاریخ فلسفه با قیاسی میان جایگاه فلسفه در عهد باستان و جدید آغاز می‌شود؛ فلسفه در عهد باستان ملکه‌ی علوم بود به دو دلیل: ۱. ایجاد کردن و به حد اعلا رساندن علوم خاص ۲. فراهم ساختن بستری برای ایجاد حیات شایسته‌ی انسانی. به نظر رورتی علوم دوره‌ی مدرن جای علوم عهد باستان (مانند فیزیک ارسطویی) را که فلسفه در آنها نقش ملکه را داشت، گرفته است و رفته رفته علوم مدرن گالیله، نیوتون، دالتون و در نهایت داروین جایگزین علوم کلاسیک شده است. پیروزی علوم مدرن به موازات نظام حاکم بر فلسفه در عهد باستان در میان بسیاری از متفکران مانند هابز و لاک بازتاب پیدا کرد. این فلاسفه بر این باور بودند که علوم جدید که به شکل رئالیستی تفسیر می‌شوند، قلب متافیزیکی فلسفه‌ی مدرسی را متزلزل می‌کند.<sup>۱</sup>

در کتاب فلسفه و آئینه طبیعت، دیدگاه اصلی رورتی در مورد فلاسفه بیان می‌شود. او در این کتاب به نقد معرفت‌شناسی حاکم می‌پردازد و به‌طور کلی دیدگاه‌هایی را که به نظریه مطابقت ذهن با واقعیت معتقدند کنار می‌گذارد. رورتی دیدگاه حاکم بر معرفت‌شناسی را اصالت‌بازنمایی می‌داند. او نظریه خود را در مورد معرفت و حقیقت در کتاب نتایج پراگماتیسم بیان می‌کند. در این مقاله هر دو کتاب را بررسی می‌کنیم و از تفسیرهای مهم در این زمینه از مجموعه مقالاتی که در کتاب ریچارد رورتی آمده است، استفاده می‌کنیم.

در این مقاله به سه موضوع مهم می‌پردازیم: ۱. نقد رورتی بر معرفت‌شناسی؛ ۲. دیدگاه جایگزین پیشنهادی رورتی در مورد معرفت‌شناسی؛ ۳. نقد تیلور از نظریه رورتی.

---

1. Gutting, G., "Rory's Critique of Epistemology", *Richard Rorty*, David R. Hiley(ed.), Cambridge University Press, 2003, p.41.

## نگاهی به دکارت و لاک

رورتی خود را فیلسوفی درمانگر معرفی می‌کند. فیلسوفی که فکر می‌کند اصلی‌ترین مسائل فلسفی باید به جای این‌که به صورت تئوریکی حل شوند کنار گذاشته شوند. اما در حالی که تصدیق می‌کند مرهون درمانگرانی هم‌چون ویتهگنشتاین و آستین است، اما از جهت تأکیدی که بر منشأ تاریخی مسائل فلسفی دارد با این درمانگرها فرق می‌کند.

رورتی برای بیان نظر خود، شرح توصیفی-تاریخی از جریان فلسفه از سده هفدهم تا امروز بیان می‌کند. در این‌جا تفسیر رورتی را از این جریان بیان می‌کنیم. نقطه‌ی آغاز او این است که فلسفه‌ی مدرن با دکارت آغاز شده است. رویکرد معرفت‌شناسی دکارت شامل دو حرکت می‌شود: شک روش‌شناختی و پالایش ذهن. این دو حرکت با همدیگر تعامل دارند. شک در عهد باستان حول این موضوع بود که آیا می‌توانیم درباره ماهیت واقعی اشیاء به نوعی قطعیت برسیم یا نه.<sup>۱</sup>

انقلاب دکارتی موجب طرح این پرسش بسیار مهم شد که تا چه اندازه تصورات ما تصویر دقیق از واقعیت بیرونی هستند؟ آیا ما دلیلی داریم برای این‌که معتقد شویم جهان بیرون -جهانی که فراتر از برداشت‌های فردی ماست- وجود دارد؟ دکارت با معرفت‌شناسی محض کاری ندارد. زیرا فکر می‌کند کشف مرزهای شک منجر به پیدایی دیدگاه‌های اساسی متافیزیکی می‌شود؛ برای مثال درباره‌ی ماهیت ذهن و ماده.

طرح فلسفی دکارت از دو سو مبنای‌گرایانه است. به لحاظ معرفت‌شناسی او می‌خواهد به یقین برسد و از لحاظ متافیزیکی او امیدوار است که آن یقین‌ها اساس فیزیک جدیدش بشود. اما دو جزء معرفت‌شناسی و متافیزیک در اندیشه‌ی او یکدیگر را کنار می‌گذارند. شکل جدید شک او را به سمت اتخاذ رویکردی انتزاعی و جست‌وجوی

1. William, M., "Rorty on Knowledge and Truth", *Richard Rorty*, David R. Hiley(ed.), Cambridge University Press, 2003, p.62.

نوعی یقین درباره‌ی ذهن می‌کشاند. به نظر رورتی این بدان معناست که طرح متافیزیکی او اولویت‌ها را بر اساس تصورات ما معین می‌کند.<sup>۱</sup>

قبل از دکارت نیز فلاسفه تمایز میان ذهن-جسم را تمایز میان عقل و غیر عقل می‌دیدند و به همین دلیل بود که ادراک حسی را متوجه تن می‌دانستند تا ذهن. دکارت تمام حوزه‌ی مربوط به تن را به یک حوزه‌ی علمی مکانیکی تبدیل کرد. فلاسفه‌ی بعد از دکارت دوگانگی دکارت پیرامون ذهن و جسم را رد کردند و صرفاً برداشت او در مورد مرزبندی کردن میان جنبه‌های ذهنی و فیزیکی را پذیرفتند. به نظر رورتی دکارت پدر فلسفه‌ی جدید است از این جهت که مرزبندی دقیق او میان ذهن و بدن بستری را برای شکل‌گیری دیدگاه جدیدی در مورد معرفت فراهم ساخت.<sup>۲</sup>

اما لاک گام مهمی نسبت به پذیرش معرفت‌شناسانه‌ی کار دکارت برمی‌دارد. هدف لاک این است که محدوده‌ی معرفت انسانی را از طریق نشان دادن قدرت انسان مشخص کند. ذهنی که در اینجا مدنظر است، همان ذهن دکارتی است؛ این همان چیزی است که لاک را از دخالت در فیزیک یا حتی بررسی‌های آزمایشگاهی بازمی‌دارد. با این حال، می‌بینیم که روش لاک هم‌چنان روش تجربی است. به نظر رورتی، هم عقل‌گرایی دکارتی و هم تجربه‌گرایی لاک هر دو راه به خطا برده‌اند همان‌طور که کانت هم به این نکته پی می‌برد.<sup>۳</sup>

## کانت

ایده‌آلیسم استعلایی کانت راهی را برای اجتناب از خطاهای دگماتیسم عقل‌گرایی و طبیعت‌گرایی تجربه‌ارائه می‌کند. نزد کانت همه موضوعات قابل فهم تجربی بیرونی و

1. Rorty, R., *Philosophy and The Mirror of Nature*, Princeton, University of Princeton Press, 1980, p.137.

2. Ibid.

3. Ibid, p.138.

درونی همگی در معرض شرایط ادراکی و ذاتی ما قرار دارند. این بدان معناست که کانت فکر می‌کند ما می‌توانیم معرفت ماتقدمی درباره‌ی حقایقی که به طور ضروری متعلق به جهان هستند \_ همان‌گونه که ادراک می‌کنیم \_ داشته باشیم. بنابراین برای مثال این پیش شرط هر نوع آگاهی در مورد جهان عینی است که ما آن را بر مبنای قوانین علمی می‌فهمیم.

به نظر کانت چنین استدلال‌های استعلایی به ما حق می‌دهند تا پیش‌فرض‌هایی اساسی در مورد معرفت عینی داشته باشیم. اما او تصور نمی‌کند که چنین استدلال‌هایی در مورد همه موضوعات مورد علاقه انسانی در دسترس باشد. برای مثال وجود خدا، موضوع تجربی نیست چنین موضوعاتی به دلیل اینکه بیرون از محدوده‌ی فهم‌پذیری عینی قرار دارند، موضوعات ایمان و یا اخلاق قرار می‌گیرند.<sup>۱</sup>

از نظر رورتی کانت نقطه‌ی عطف دوم است. به نظر کانت فلسفه متمایز از هم متافیزیک نظری و هم روان‌شناسی تجربی است. با کانت می‌توان به اولین دیدگاه معرفت‌شناسی غیر تجربی که جایگاه ادراکی موضوعات دیگر را تعیین می‌کند رسید.

این دیدگاه کانت در مورد معرفت‌شناسی به نظر رورتی پاسخی است به این پرسش که «چگونه شک رد می‌شود؟» این پرسش در آغاز کتاب فلسفه و آئینه طبیعت بیان می‌شود.

پیشرفت فلسفه مانند معرفت‌شناسی از دکارت به کانت پاسخ این پرسش را می‌دهد. کشف ماتقدم، مرزهای معرفت عینی را که نقطه مقابل کشف مرزهای شکاکیت است، نشان می‌دهد. این راهی است برای تحقیق درباره‌ی آن‌چه عقل‌گرایانه، علمی یا از نظر ادراکی مهمند و آنهایی که احساسی‌اند یا صرفاً بیانی. به این ترتیب فلسفه تبدیل به حوزه‌ای اصلی و محوری در عرصه‌ی فرهنگ می‌شود.

---

1. Rorty, R., *Philosophy and The Mirror of Nature*, p.138.

به نظر مایکل ویلیامز گزارش رورتی از پیشرفت فلسفه‌ی مدرن او را به رویکردی از چرخش زبانی از فلسفه می‌رساند که با دیدگاه مایکل دومت در تعارض است. از نگاه دومت، فرگه بنیان‌گذار فلسفه تحلیلی، انقلابی‌تر از دکارت است. دکارت معرفت‌شناسی را به یک مبنا در فلسفه تبدیل کرد و به همین جهت گفته می‌شود فلسفه را متحول کرد. کانت به رویکرد انقلابی دکارت، بیانی پیچیده‌تر داد. او هم‌چنین به روش فراتر از آن با توجه به شرایط حکم، اشاره کرد. اما این فرگه بود که گسست تعیین‌کننده را انجام داد و معرفت‌شناسی را از جایگاه اصلی‌اش راند و انقلابی دیگر در فلسفه پدید آورد. پس از فرگه بنیاد فلسفه به فلسفه زبان یا تئوری معنا تبدیل شد.<sup>۱</sup>

از نظر رورتی فرگه هیچ گسست بنیادینی را در مورد معرفت‌شناسی رقم نمی‌زند بلکه او خودش یکی از اعضای حرکت حمایت از کانت است. و چه بسا یکی از اصلی‌ترین اعضا. تا پایان سده نوزدهم فلسفه در معرض خطر ناتورالیسم علمی<sup>۲</sup> به طور کلی و روان‌شناسی علمی به طور خاص بود. چرخش فرگه به سمت منطق و زبان گامی بود در راستای حفظ فلسفه به عنوان یک حوزه‌ی نورماتیو. حوزه‌ای که با اعتبار ایده‌های ریاضیاتی سر و کار دارد و نه فقط با منشاء آنها.<sup>۳</sup>

تمایزی که در مورد این سبک نئوکانتی در فلسفه اهمیت بسیار دارد عبارت است از تمایز میان طرح و محتوا<sup>۴</sup>. اگر این تمایز را بپذیریم، معرفت تجربی به عنوان دو جزء منفک از یکدیگر دیده می‌شود. مفاهیم و شهودها<sup>۵</sup> یا به عنوان نتیجه‌ی دو عنصر ادراک و احساس<sup>۶</sup>. بر اساس این مدل، ذهن یا زبان اجزای واقعی "داده شده" به آگاهی را تفسیر و یا تنظیم می‌کند. وظیفه فیلسوف این است که سهم این دو عنصر را دنبال کند و بنابراین

---

1. Rorty, R., *Philosophy and The Mirror of Nature*, p.137.

2. Scientific naturalism

3. William, M., "Rorty on Knowledge and Truth", *Richard Rorty*, p.64.

4. Scheme and content

5. Concepts and intuitions

6. Understanding and sensibility

عناصر ماتقدم را در نظام عقایدمان از تجربه معلوم کند. به نظر رورتی درس فلسفه در قرن بیستم این است که هیچ تفاوت نظام‌مندی میان طرح و محتوا وجود ندارد.<sup>۱</sup> به نظر رورتی حمله‌ی سالرز به اسطوره‌ی امر داده شده<sup>۲</sup>، تشکیک کواین در مورد تمایز تحلیلی، تألیفی، نقد ویتگنشتاین به تعریف ظاهری و زبان خصوصی همگی بر این نتیجه‌گیری دلالت دارند. آنچه موجب وحدت نقدهای مربوط به سنت کانت می‌شود، نوعی رفتارگرایی متدولیزیک است. این نقدها نشان می‌دهند که ما چگونگی کاربرد واژگان را بررسی کنیم، عقاید خود را پالایش کنیم و تئوری‌های خود را ارزیابی کنیم. رد امکان هر گونه تمایز نظام‌مند طرحی - محتوایی منتهی به شکل‌گیری تصویری از معرفت و معنا می‌شود که جنبه کلی، منسجم و عمل‌گرایانه دارد.<sup>۳</sup>

### بازنمایی‌گرایی

رورتی در کتاب فلسفه و آئینه طبیعت پس از بیان سیر تاریخی معرفت به مفهوم اصالت بازنمایی می‌پردازد. به نظر او وقتی دکارت جدایی ذهن و بدن را به‌طور روشن بیان می‌کند، بین دو عالم ذهن و عالم خارج تمایز می‌گذارد. آنچه در دیدگاه دکارت مهم است اصالت بازنمایی است؛ یعنی این که ذهن عالم خارج را بازنمایی می‌کند و وظیفه فیلسوف این است که تشخیص دهد کدام یک از بازنمایی‌ها دقیق‌تر هستند. در اصالت بازنمایی، شناختن یعنی بازنمایی دقیق آن چیزی که خارج از ذهن است پس مسئله‌ی مهم توجه به ذهن و قوای آن است و پس از آن تعیین حدود شناخت، همان کاری که کانت پس از دکارت آن را کامل کرد.<sup>۴</sup>

1. William, "Rorty on Knowledge and Truth", *Richard Rorty*, p.65.

2. the Myth of the Given

3. Rorty, *Philosophy and The Mirror of Nature*, p.108.

4. Ibid, p.6.

چنین بازنمایی‌هایی مبنای شناخت ما قرار می‌گیرند و به نظر رورتی مسئله به این جا ختم نمی‌شود چرا که چنین ادعایی مطرح می‌شود که فلسفه می‌تواند مبنای علوم دیگر قرار گیرد.

رورتی مبنای‌گرایی و نظریه بازنمایی‌گرایی را که از زمان دکارت به بعد در حوزه معرفت‌شناسی حاکم شد نقد می‌کند.<sup>۱</sup> رورتی به هیچ وجه نمی‌خواهد راه حل بهتری برای مسائل ناشی از معرفت‌شناسی پیشنهاد کند بلکه او می‌خواهد اشتباه‌های فلاسفه را نشان دهد و آنها را درمان کند. به همین دلیل است که پس از بیان سیر تاریخی اندیشه‌ی این فلاسفه، همه‌ی اشکال شناخت از نظر آنها را صرفاً تاریخی می‌داند و فقط با ارجاع به دوره‌های تاریخی است که می‌توان مسائلی که آنها مطرح کرده‌اند را شرح داد.<sup>۲</sup> در مقابل دیدگاه فلاسفه که معمولاً مسائل مورد مطالعه‌ی خود را مسائلی سرمدی و جاودانه می‌دانند رورتی دیدگاهی پراگماتیستی اتخاذ می‌کند.

### مطابقت حقیقت با واقعیت

پس از بیان دیدگاه اجمالی رورتی در مورد فلاسفه از دکارت تا کانت، در این جا خطای اصلی در دیدگاه این فلاسفه از نظر رورتی بررسی می‌شود.

مضمون اصلی کتاب فلسفه و آئینه طبیعت این ادعا است که خطای اصلی در سنت فلسفه این است که به نظر فلاسفه، حقیقت<sup>۳</sup> با واقعیت<sup>۴</sup> مطابقت دارد. ریشه عمیق‌تر خواستن حقیقت به مثابه مطابقت با واقعیت، تمایل برای هدایت شدن به چیزی برتر از خودمان است: جهان، حقیقت یا خدا. خواست واقعیت‌گایی به اندازه‌ی خود فلسفه قدمت دارد. این خواست با طرح جداسازی که موضوعات مورد علاقه‌ی انسانی را

1. Rorty, *Philosophy and The Mirror of Nature*, p.155.

2. Ibid, p.33.

3. truth

4. reality



تفکیک می‌کند، مرتبط است. مثلاً معرفت در مقابل گمان، عالم مثل در مقابل عالم طبیعت، فلسفه در مقابل شعر.

هدف رورتی از بیان سیر فکری این فلاسفه نقد معرفت‌شناسی است که در حقیقت به زیر سؤال بردن سه فرض اصلی تفکر مدرن است:

۱. این که حقیقت رابطه ویژه‌ای میان ذهن و خارج است. ۲. تجربه ای که بستری برای این رابطه فراهم می‌کند، نیازمند توجیه است. ۳. فلسفه لازم است زیرا که فقط فلسفه می‌تواند این رابطه ی ویژه که حقیقت را تعیین می‌کند، آشکار کند و نشان می‌دهد که چه نوع تجربیاتی قادرند ادعاهای ما را به ثبوت برسانند. اما در مقابل، رورتی بر این باور است که: ۱. هیچ تئوری قابل توجیهی پیرامون حقیقت که بدان نیاز داریم و این نیاز را برطرف سازد وجود ندارد. ۲. توجیه هیچ ارتباطی با تجربه ندارد بلکه صرفاً به اجماع نظر بین‌الذهانی بستگی دارد. ۳. فلسفه به گونه‌ای که در سنت غرب مدرن درک شده هیچ نقشی متمایز و برجسته‌ای در تلاش ما برای شناختن جهان ایفا نمی‌کند. مخالفت رورتی با فلسفه‌ی جدید عملاً مخالفت با خود معرفت‌شناسی است.

### اتخاذ دیدگاه پراگماتیستی

رورتی مانند پراگماتیست‌ها بر موضوع حقیقت تأکید زیادی دارد. در ابتدا اتخاذ تصویری منسجم از توجیه او را به سوی پیروی از سلارز و هم‌نوایی با پیشنهاد پیرس مبنی بر این که حقیقت همان توجیه است، کشاند. اما همان گونه که خودش در کتاب نتایج پراگماتیسم می‌گوید، خیلی زود پراگماتیسم پیرس را به نفع پراگماتیسم جیمز و دیوئی کنار گذاشت. مشخصه اصلی این دیدگاه ضدذات‌گرایی<sup>۱</sup> افراطی آن است. پراگماتیسم رورتی جایگزین مفهوم مطابقت حقیقت با واقعیت نیست. بلکه او معتقد است حقیقت چیزی است که نمی‌توان آن را صورت‌بندی کرد. وقتی جیمز اصرار

---

1. antiessentialist

می‌کند که نگاه ما به حقیقت نگاهی عمل‌گرایانه باشد، حقیقت<sup>۱</sup> را با آن چه باور داشتن به آن خوب است یکی می‌گیرد. در واقع پیرس قائل به این است که ما باید برداشت متافیزیکی از ماهیت حقیقت را کنار بگذاریم و به این نگاه کنیم که چگونه می‌توانیم تحقیق کنیم. رورتی، پراگماتیسم را واژه‌ای مبهم و کلیشه‌ای می‌داند؛ در عین حال به نظر او یکی از مهم‌ترین افتخارات سنت عقلانی آمریکا پراگماتیسم است. «هیچ نویسنده آمریکایی دیگری نظریه‌ای را مطرح نکرده که چنان اساسی باشد که باعث تفاوت آینده ما با گذشته شود».<sup>۲</sup>

پراگماتیسم سنت معرفت‌شناسی کانتی را کاملاً کنار می‌گذارد. پراگماتیست‌ها نظریه‌ای راجع به حقیقت، اخلاق و یا شناخت ارائه نمی‌دهند. چراکه آنها به تلاش‌های مشترک کانت، هوسرل، راسل و ... برای تبدیل فلسفه به رشته‌ای بنیادی انتقاد می‌کنند. این فلاسفه جست‌وجوی دکارت برای رسیدن به یقین را کنار می‌گذارند.

### ویژگی‌های اصلی پراگماتیسم

رورتی اولین ویژگی این دیدگاه را ضد ذات‌گرا<sup>۳</sup> بودن آن می‌داند. ویژگی که به مفاهیمی مانند "حقیقت"، "شناخت"، "زبان"<sup>۴</sup> و مانند اینها اطلاق می‌شود. جیمز امر حقیقی را آن چیزی می‌داند که باور به آن خوب است. به نظر جیمز این که بگوییم حقیقت مطابقت با واقعیت است هیچ فایده‌ای ندارد. حقیقت دارای ماهیت نیست. به زبان عمل و نه نظر می‌توانیم سخن سودمندی درباره‌ی حقیقت بگوییم.<sup>۵</sup>

1. the true
2. Rorty, *Consequences of Pragmatism*, Minneapolis, Brighton: The Harvester Press, 1994, p.162.
3. Anti-essentialist
4. "truth", "knowledge", "language"
5. Ibid.

ویژگی دوم پراگماتیسم این است که هیچ تفاوت معرفت‌شناختی میان "حقیقت مربوط به آنچه باید باشد و آنچه هست"<sup>۱</sup> وجود ندارد. هیچ تفاوت متافیزیکی میان واقعیات و ارزش‌ها وجود ندارد. حتی غیر پراگماتیست‌ها بر این عقیده‌اند که افلاطون اشتباه می‌کرد که فلسفه اخلاق را کشف ماهیت خیر می‌دانست و میل و کانت در اشتباه بودند که سعی می‌کردند انتخاب عقلانی را به قاعده کاهش دهند.<sup>۲</sup>

ویژگی سوم: «در پژوهش هیچ الزام و محدودیتی جز محدودیت‌ها مربوط به گفت‌وگو وجود ندارد. رورتی سخن پیرس را در مورد این ویژگی بیان می‌کند. تنها معنایی که به آن مقید به حقیقت می‌شویم این است که نمی‌توان نظریه‌ای را بیان کرد که بتواند در مقابل همه انتقادات باقی بماند. اما نمی‌توان انتقادات مربوط به محدودیت‌های گفت‌وگو را پیش‌بینی کرد. روشی وجود ندارد که از طریق آن بفهمیم چه وقت به حقیقت رسیده‌ایم یا نسبت به گذشته چه موقع به حقیقت نزدیک‌تر شده‌ایم».<sup>۳</sup>

از زمان کانت فلاسفه امید دارند بتوانند به آسایش متافیزیکی برسند. اما به گفته پراگماتیست‌ها اگر این آسایش را از دست دهیم می‌توانیم معنای جدیدی برای اجتماع مشخص کنیم به این معنا که اجتماع را از آن خودمان بدانیم و نه از آن طبیعت و آن را ساخته شده بدانیم و نه یافته شده.

### رد نسبی‌گرایی

بسیاری از منتقدان رورتی او را نسبی‌گرا می‌دانند اما خود او این عنوان را نمی‌پذیرد. نسبی‌گرایی اعتقاد به این نظریه است که «هر باوری درمورد یک موضوع به خوبی هر باور دیگر است». رورتی می‌گوید: «اگر پراگماتیسم مرتبط با نسبی‌گرایی باشد، به این

---

1. truth about what ought to be and truth about what is

2. Rorty, *Consequences of Pragmatism*, p.163.

3. Ibid.

دلیل است که میان رویکرد پراگماتیست به نظریه‌های فلسفی و رویکرد او به نظریه‌های واقعی<sup>۱</sup>، خلط شده است.<sup>۲</sup>

به نظر رورتی، جیمز و دیوئی به معنای محدودی نسبی‌گرا هستند. به این معنا که از نظر آنان هیچ راهی برای انتخاب و اصلاً هیچ فایده‌ای در انتخاب میان نظریه‌های فلسفی ناسازگار مانند نظریه‌های افلاطونی و کانتی وجود ندارد.

به نظر پراگماتیست‌ها فلاسفه بدنبال مبنای فلسفی هستند خارج از اعمال ما. از نظر او به محض این که مقولات محض فاهمه برای عصر نیوتون کشف می‌شود، از آن طرف فهرست دیگری در مورد مقولات محض فاهمه برای ارسطو مطرح می‌شود. انجام این بازی بسیار آسان است. زیرا برای ساختن و پرداختن این نظریه‌های فلسفی لازم نیست کار بسیار سختی انجام شود. کار اصلی توسط دانشمندانی انجام شده است که نظریه‌های تبیین کننده را مطرح کرده‌اند.

تنها کاری که فیلسوف افلاطونی یا کانتی انجام می‌دهد این است که محصول کامل شده‌ی درجه‌ی اول را در نظر می‌گیرد. انتزاعاتی در مورد آن صورت می‌دهد و نهایتاً اعلام می‌کند که آن محصول بر پایه‌ای استوار است. از نظر پراگماتیست‌ها هیچ راهی برای انتخاب و هیچ فایده‌ای در انتخاب نظریه‌های فلسفی ناسازگار وجود ندارد.<sup>۳</sup>

#### رفتارگرایی معرفت‌شناختی<sup>۴</sup>

رورتی در کتاب فلسفه و آئینه طبیعت، دیدگاه خود در مورد شناخت را رفتارگرایی معرفت‌شناختی می‌نامد. در این دیدگاه شناخت مستلزم گفت‌وگو و عمل اجتماعی است و نه کوششی برای منعکس کردن طبیعت. مطابق چنین رویکردی، دیدگاه‌های ما توسط

1. real theories

2. Rorty, *Consequences of Pragmatism*, p.164.

3. Ibid.

4. Epistemological behaviorism

جامعه توجیه می‌شوند و نظریه بازنمایی در این میان هیچ نقشی ندارد. این نوع رفتارگرایی را رورتی نوعی کلی‌گرایی<sup>۱</sup> می‌نامد. البته کل‌گرایی که مستلزم هیچ نوع مبنای متافیزیکی نیست.

به نظر رورتی به محض این که گفت‌وگو جایگزین بازنمایی شود، می‌توان مفهوم ذهن به مثابه آینه‌ی طبیعت را کنار گذاشت. در کل‌گرایی تمام‌عیار دیگر جایی برای مفهوم فلسفه به عنوان امری مفهومی و یا امری قطعی که قرار است مبنای بخش‌های دیگر معرفت را کشف کند، وجود نخواهد داشت.<sup>۲</sup>

در این جا معرفت موضوعی مربوط به گفت‌وگو و عمل اجتماعی می‌شود و نه تلاشی برای بازنمایی آینه‌وار طبیعت. در این صورت عقلانیت و حجیت معرفتی<sup>۳</sup> فقط با رجوع به آن چه که جامعه گفتش را برای ما روا می‌دارد به دست می‌آید. این ذات آن چیزی است که رورتی آن را رفتارگرایی معرفت‌شناسانه می‌نامد و به نظر او این رویکردی است که دیوئی و ویتگنشتاین نیز آن را داشتند.<sup>۴</sup>

با این تعبیر حقیقت<sup>۵</sup> و حق<sup>۶</sup> وابسته به عمل اجتماعی می‌شوند. چنین تفسیری از حقیقت و حق رورتی را محکوم به نسبی‌گرایی می‌کند که همان‌طور که گفته شد او آن را رد می‌کند.

### انتقادات چارلز تیلور

رورتی جهش بزرگی به سمت غیررنالیسم<sup>۱</sup> پیشنهاد می‌کند؛ عرصه‌ای که تاکنون فکر می‌کردیم حقیقت<sup>۲</sup> باشد اما معلوم شد چیزی جز نزاع زبانی که گرفتار آن شده‌ایم نیست.

---

1. Holism

2. Rorty, *Philosophy and The Mirror of Nature*, p.177.

3. epistemic authority.

4. Ibid, p.176.

5. the true

6. the right

نیست. حال پرسش اصلی این است که آیا ما زمینه‌ی لازم برای جدایی از این مسائل را داریم؟ به نظر تیلور صرف این که بگوییم آنها را کنار گذاشته‌ایم، جز این که هم‌چنان در بند و گرفتار آنها باقی بمانیم، کاری نکرده‌ایم.

چارلز تیلور دیدگاه رورتی در این زمینه را دیدگاهی دنیوی می‌داند. تئوری رورتی مبنی بر این که انسان نمی‌تواند میان دیدگاه‌های دنیوی با آوردن استدلال‌های مبتنی بر حقیقت و واقعیت قضاوت کند، باید بر پایه‌ی آموزه‌ای قوی در مورد ماهیت کامل و مستقل این دیدگاه‌های دنیوی باشد. هر گزاره‌ای از چنین دیدگاهی با اتهام ناسازگاری روبروست و برخی از این دیدگاه‌ها را می‌توان رد کرد و نشان داد که قابل دفاع نیستند.<sup>۳</sup>

به نظر چارلز تیلور دیدگاه‌های دنیوی شبیه لیوانی هستند که ما آن را بر روی بینی خود می‌گذاریم و رنگ همه چیز را از داخل آن می‌بینیم. حتی به نظر خود رورتی هم هضم برخی از نتایج فلسفی اش دشوار است چراکه مطلوب ما نیستند البته اینها خودشان را بر ما تحمیل می‌کنند و ما ناچاریم آنها را بپذیریم و به همین دلیل است که خود رورتی هم قبول دارد که عناصری در دیدگاهش وجود دارند که از نظر ما "اخلاقاً ناپسندند".<sup>۴</sup>

رورتی در کتاب نتایج پراگماتیسم می‌گوید: «مثلاً وقتی حرف از پلیس مخفی به میان می‌آید و وقتی یک انسان بی‌گناه شکنجه می‌شود، چیزی در شماست که بیدارتان می‌کند هر چند که شما تجلی عینی سنن حاکم بر یک جامعه‌ی توتالیتر هستید که تا ابد پابرجاست اما چیزی برای این سنن وجود دارد که شما را محکوم می‌کند، این چیزی است که دشوار می‌توان با آن زندگی کرد».<sup>۵</sup>

1. non realism

2. truth

3. Taylor, Ch., "Rorty in the Epistemological Tradition", *Reading Rorty: Critical Responses to Philosophy and the Mirror of Nature*, Alan R. Malachowski(ed.), Oxford, Blackwell, 1996, p.257.

4. Morally humiliating. Ibid, p.260.

5. Ibid, p.261.

گویی رورتنی خود اذعان دارد که هر چند پیامد دیدگاهش ممکن است ناخوشایند باشد اما به هر حال به کل موضع‌گیری او ارتباط پیدا می‌کند و به نظر تیلور این نشان‌دهنده‌ی ناکارآمدی دیدگاه‌های دنیوی است.

همان‌طور که گفتیم رورتنی دیدگاه بازنمایی‌گری را رد می‌کند. اما به نظر تیلور دیدگاه رورتنی هنوز تحت تسلط دیدگاه بازنمایی‌گرایانه است. سازگاری که رورتنی از آن دم می‌زند ناشی از کجاست. مکتب وین سازگاری را ماهیتاً امری منطقی می‌داند. گزاره‌ها زمانی سازگار می‌شوند که نقطه‌ی مقابل هم نباشند. سازگاری منطقی به کار می‌رود تا عیوب یک گزاره‌ی نادرست را نشان دهد. رورتنی می‌تواند پاسخ گوید که نیازی به استدلال‌های ماتقدم برای نشان‌دادن تفاوت‌های بازی‌های زبانی نیست؛ تفاوت‌هایی که به نظر او غیرقابل داوری‌اند و مشاهده‌ی تجربی کفایت می‌کند. به نظر تیلور ما همیشه در مورد این موضوعات مهم بحث می‌کنیم و هنوز بعد از ۲۵۰۰ سال هنوز به یک جمع‌بندی واحدی نرسیده‌ایم.

غیرقابل داوری بودن دیدگاه‌ها، که رورتنی آن را بیان می‌کند، در این جا چیزی است که به سادگی داوری نمی‌شود. اما این به دو دلیل قابل قبول نیست:

۱. این مطلب حقیقت ندارد؛ مسائلی در تاریخ اندیشه غرب وجود دارند که حل شده‌اند برای مثال یک شاخه‌ی علمی که تلاش می‌کند طبیعت بی‌جان را بر اساس درک اشکال موجود در آن توضیح و تفسیر کند. راه را بر اساس فرمول‌های ریاضی برای شاخه‌ی دیگر علمی هموار می‌کند. در این مورد ارسطو توسط گالیله و نیوتون به حاشیه رانده شده است. اکنون در این مورد نگاهی به گذشته صورت نمی‌گیرد برخی دیدگاه‌ها را دوباره نمی‌توان اتخاذ کرد.

۲. این عقیده‌ی رورتی که نمی‌توان جهانی را میان بازی‌های زبانی انتخاب کرد صرفاً تزی تجربی نیست بلکه کاملاً عقلانی است.<sup>۱</sup>

### نتیجه

رورتی با شرح خود از دیدگاه‌های فلاسفه، خطاهای آنها را بیان می‌کند. او که خود را فیلسوفی درمانگر معرفی می‌کند، بر این باور است که مسائل اصلی فلسفه باید به جای حل شدن کنار گذاشته شوند. او در شرح خود از تاریخ فلسفه دکارت را سرآغاز فلسفه مدرن می‌داند و طرح او را مبنای پدیدارشناسی می‌خواند. پس از دکارت، رورتی به فلاسفه‌ای هم‌چون لاک، کانت، فرگه نیز می‌پردازد. از نظر او خطای اصلی فلاسفه این است که حقیقت را مطابق با واقعیت می‌دانند و از آنجا رسیدن به امری برتر از انسان. او در نقد خود از معرفت‌شناسی به سه فرض اصلی تفکر مدرن می‌پردازد و آنها را نقد می‌کند. مهم‌ترین فرض به نظر او این است که بگوییم فلسفه لازم است زیرا می‌تواند برای ما حقیقت را آشکار کند. چنین سخنی به نظر رورتی به مبنا قرار گرفتن فلسفه منجر می‌شود. در صورتی که به نظر رورتی فلسفه هیچ جایگاه ویژه‌ای ندارد و نقد رورتی به فلسفه همان نقد اوست به معرفت‌شناسی. معرفت به معنای بازنمایی و مطابقت ذهن با عین است که در فلسفه حاکم شده و به نظر رورتی باید این نظریه را کنار گذاشت. آنچه رورتی در مورد شناخت می‌گوید همان دیدگاه پراگماتیستی در مورد معرفت است؛ این دیدگاه را رورتی رفتارگرایی معرفت‌شناختی می‌نامد. این دیدگاه مستلزم گفت‌وگو و عمل اجتماعی است و در مقابل دیدگاه اصالت بازنمایی قرار می‌گیرد. معرفت در گفت‌وگوی اجتماعی به دست می‌آید و نه در جایی دیگر.

1. Taylor, "Rorty in the Epistemological Tradition", *Reading Rorty: Critical Responses to Philosophy and the Mirror of Nature*, p.265.



چارلز تیلور منتقد دیدگاه رورتی، این دیدگاه را غیر قابل دفاع و ناسازگار می‌داند. همان‌گونه که تیلور می‌گوید رورتی نمی‌تواند از سیطره دیدگاه بازنمایی‌گرایی بیرون بیاید. به عبارت دیگر رورتی هنوز در سنت دکارتی سخن می‌گوید. نکته دیگر این‌که همان‌طور که تیلور می‌گوید، نمی‌توانیم نسبت به بعضی از شهودهای اخلاقی بی‌توجه باشیم. شهودهایی که می‌توانند مبنا قرار بگیرند و به واسطه آنها می‌توانیم به ارزیابی نظریات اخلاقی پردازیم.

#### منابع

- Gutting, G., "Rorty's Critique of Epistemology", *Richard Rorty*, By David R. Hiley(ed.), Cambridge University Press, 2003.
- Rorty, R., *Philosophy and the Mirror of Nature*, Princeton, University of Princeton Press, 1980.
- Idem, *Consequences of Pragmatism*, Minneapolis, Brighton, The Harvester Press, 1994.
- Taylor, Ch., "Rorty in the Epistemological Tradition", *Reading Rorty; Critical Responses to Philosophy and the Mirror of Nature*, Alan R. Malachowski(ed.), Oxford, Blackwell, 1996.
- William, M., "Rorty on Knowledge and Truth", *Richard Rorty*, David R. Hiley(ed.), Cambridge University Press, 2003.